۵. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۳/۱۰)

سال تحصیلی (۱۴۰۰-۱۴۰۱) - سه‌شنبه، ۱۰ خرداد ۱۴۰۱

- پیش‌گفتار (خلاصه)
- کتاب الغریه و کتاب الفوائد الغرویه
- رسم و ضبط مصحف
- سلسله سند قرائات نزد شیعه
- اعتنای شهید ثانی و محقق ثانی به تبحر و علمیت شهید اول در قرائات
- اسناد اشتباه به ابن جزری در کتاب التمهید
- ابن جزری و تواتر قرائات عشر

پیش‌گفتار (خلاصه)

> فرع: قال أكثر علمائنا: يجب أن يقرأ بالمتواتر وهي السبع. وفي «جامع المقاصد» الإجماع على تواترها. وكذا «الغرية». وفي «الروض» إجماع العلماء وفي «مجمع البرهان» نفي الخلاف في ذلك. وقد نعتت بالتواتر في الكتب الاصولية والفقهية «كالمنتهى والتحرير والتذكرة والذكرى والموجز الحاوي وكشف الالتباس والمقاصد العلية والمدارك» وغيرها، وقد نقل جماعة حكاية الإجماع على تواترها من (عن خ ل) جماعة. وفي رسم المصاحف بها وتدوين الكتب لها حتى أنّها معدودة حرفاً فحرفاً وحركةً فحركة مما يدلّ على أنّ تواترها مقطوع به كما أشار إلى ذلك في «مجمع البرهان» والعادة تقضي بالتواتر في تفاصيل القرآن من أجزائه وألفاظه وحركاته وسكناته ووضعه في محلّه لتوفّر الدواعي على نقله من المقرّ لكونه أصلاً لجميع الأحكام والمنكر لإبطال كونه معجزاً، فلا يعبأ بخلاف من خالف وأ شكّ في المقام[1]

---

[1]مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ص۲۰۹

کتاب الغریه و کتاب الفوائد الغرویه

دو- سه نکته برای جلسه قبل بود؛ مرحوم صاحب مفتاح الکرامه در سطر اول فرمودند: «و کذا الغَریه». این احتمال مطرح شد که الغزیه باشد ای الغریه باشد. به احتمال خیلی قویتر وقتی کتاب الغَریه در مفتاح الکرامه میآید، مقصودشان همان الفوائد الغرویه است که برای شاگرد محقق کرکی است. محقق کرکی کتابی به نام الجعفریه دارند که متأسفانه در دست نیست. خودشان بر الجعفریه شرحی نوشتند. دو شاگرد از شاگردان جلیل القدر محقق کرکی بر این کتاب استادشان شرح نوشتند. یکی از آنها المطالب المظفریه است و دیگری الفوائد الغرویه است. لذا «و کذا الغریه» هیچکدام از آن هایی که ما گفتیم نیست. اولویت این است که منظور از غریه، کتاب شاگرد محقق ثانی باشد؛ سید علی حسینی استرآبادی. محقق ثانی دو شاگرد ِسید خیلی جلیل القدر دارند. کما اینکه مقدس اردبیلی هم دو شاگرد جلیل القدر دارند. صاحب مدارک و صاحب معالم. صاحب جامع المقاصد مرحوم محقق کرکی هم همینطور است. شاگردهای متعددی دارند که این دو معروف هستند.

شاگرد: شرح چه کتابی است؟

استاد: به نظرم شرح الجعفریه استادشان است. ارشاد الجعفریه و الجعفریه. ولی متأسفانه نسخههای آنها نیست. بعضی از نسخههای آن میگفتند در کتابخانه مرحوم مرعشی هست. این یک نکته.

شاگرد: در خود مفتاح قرائنی بر این مطلب هست؟

استاد: در مفتاح خیلی غریه آمده، غری الممفید هست. و همچنین همینطور الغریه هم آمده است الغرویه در هیچ کجای مفتاح نیامده است. الفوائد الغرویه در متن مفتاح نیست.

شاگرد: چه چیزی این احتمال را تقویت میکند؟

استاد: در ذیل شرح حال سید علی الحسینی الاسترآبادی در بخش تراجم فدکیه هست. آقا زحمت کشیدند شواهدی که دال بر این است که مقصود او است را آوردهاند.

رسم و ضبط مصحف

نکته بعدی در «و فی رسم المصاحف بها و تدوین الکتب لها حتی أنّها معدودة حرفاً فحرفاً و حرکةً فحرکة مما ّ یدل ّ علی أن ّ التواترها مقطوع به» است. نسبت به کلمه رسم مطالبی را عرض کردم. آن چیزی که الآن میخواهم تأکید کنم این است که مرجع ضمیر «بها» به چه چیزی بر میگردد؟ به سبع بر میگردد. چون صحبت سر تواتر قرائات سبع است.

«و تدوین الکتب لها»؛ چقدر کتب برای آن تدوین شده!**«حتی أنّها معدودة حرفاً فحرفاً و حرکةً فحرکة مما ّ یدل ّ علی أن ّ التواترها مقطوع به»**؛ این چند روزی که من مشغول این مباحثه بودم به مطالب خیلی خوبی برخورد کردم. برای خود من جالب بود. هر چه بیشتر دنبال آن میرود میبیند که مطالب بهتری به دست میآید.

یک سایتی هست، شاید خیلی از مطالبی که شما باید مدتی به دنبالش بگردید تا کمکم آنها را جمعآوری کنید، ایشان همه را یک جا جمعآوری کرده است. سایت دلیل الاتقان. معلوم میشود که خودش قاری است. خلاصه خیلی از اینها را میگذارد. شاید این اسم را از کتاب سیوطی اقتباس کرده باشد. ولی مطالبش خیلی بیش از الاتقان سیوطی است. عرض کنم وقتی شما الاتقان را مطالعه میکنید کافی نیست و میبینید که خیلی از چیزها هست که باید به دنبالش بروید. ایشان خیلی از اینها را آنجا جمعآوری کرده است.

رسم چیست و ضبط چیست؟ ایشان اینها را جدا کرده است. دو-سه صفحه است. رسم المصحف، ضبط المصحف. آقا تشریف نیاوردند. ایشان گفتند برخی از جاها گاهی «س» کوچک پایین کلمه مینویسند و گاهی بالای کلمه مینویسند. مصحف ما برای حفص از عاصم است، خب بالا نوشتن آن چه معنایی دارد؟ پایین یعنی چه؟

رسم المصحف به چه معنا است؟ یعنی آن چه که حرف مبنا ء در آن دخالت دارد. پایه یک حرف، قطع نظر از نقطه و اعراب . پس وقتی شما به آیه میرسید که یکی خواندهٔ «فتبینوا» و دیگر خواندهٔ «فتثبتوا»، هر دو در رسم شریک هستند. یعنی پایه حروف یکی هستند. حال آن نقطه گذاشته و «فتبینوا» میخواند و دیگری «فتثبتوا» میخواند. در قرائات سبع هم هست. این رسم است. ضبط چیست؟ اعراب گذاری، نقطه گذاری و سائر چیزها است.

«رسم المصاحف بها»، مصاحف یعنی مصاحف عثمانی. که پایه آن برای این قرائات سبعه است.

«و تدوین الکتب لها»؛ که مفصل است و من بخشی از آنها را عرض میکنم. معلوم میشود که تواتر آنها مقطوع به است. من بخش بعدی را بخوانم تا هم عبارت نماند و هم آنهایی را که میخواهم بگویم در ضمن عبارت بعدی باشد.

این بخش اول این شد: یجب ان یقرأ بالمتواتر. این قسمت اول بود.

سلسله سند قرائات نزد شیعه

> و فی «التذکرة و نهایة الإحکام و الموجز الحاوی و کشف الالتباس و مجمع البرهان و المدارک» و غیرها أنّه لا یجوز أن یقرأ بالعشر. و فی جملة منها أنّه لا تکفی شهادة الشهید فی الذکری بتواترها. و فی «الدروس»یجوز بالسبع و العشر. و فی «الجعفریة و شرحیها» انّه قوی. و فی «جامع المقاصد و المقاصد العلیة و الروض» أنّ شهادة الشهید لا تقصر عن ثبوت الإجماع بخبر الواحد. فحینئذٍ تجوز القراءة بها. بل فی «الروض» انّ تواترها مشهور بین المتأخّرین. و اعترضهما المولی الأردبیلی و کذا تلمیذه السیّد المقدّس بأنّ شهادة الشهید غیر کافیة، لاشتراط التواتر فی القرآن الذییجب ثبوته بالعلم و لا یکفی الظنّ فلا یقاس بقبول الإجماع بخبر الواحد، نعم یجوز ذلک للشهید لأن کان ثابتاً عنده بطریق علمی، انتهی[1]

«و فی التذکرة و... أنّه لا یجوز أن یقرأ بالعشر»؛ به قرائات عشر جایز نیست. شما ملاحظه بکنید این عدم جواز -الآن هم همینطور است- یک نحو از اختصاصات شیعه است. یعنی بین مفتین و قراء اهلسنت بر عکس است. آنها مروج عشر هستند. در فقه شیعه تا الآن این است. به فرمایش شهید اول هم خیلی وقعی ننهاده اند. شهید گفتند که العشر متواتر. ولی در کلاس فقه شیعه جا نگرفته است بلکه فرمایش علامه جا گرفته است. علامه در کوبیدن میخ تواتر سبع در فقه خیلی نقش داشتند. شیخ الطائفه هم بودند. اما اصل ایشان بودند که شواهدش را عرض میکنم و لذا ببینید تذکره و معاصرین ایشان میگویند «لایجوز ان یقراء بالعشر».

«و فی جملة منها أنّه لا تکفی شهادة الشهید فی الذکری بتواترها»؛ کافی نیست، یک نفر است.**«و فی الدروس»**؛ که برای خود شهید اول است، **«یجوز بالسبع و العشر»**؛ محکم میگویند.**«و فی الجعفریة و شرحیها»**؛ کتاب محقق ثانی و دو شاگرد بزرگوارشان،**«انّه قوی»**؛ اینکه یجوز بالعشر.**«و فی جامع المقاصد و المقاصد العلیة»**؛ محقق کرکی و شهید ثانی،**«و الروض»**؛ شهید ثانی،**«أنّ شهادة الشهید لا تقصر عن ثبوت الإجماع بخبر الواحد»**؛ این بزرگواران حسابی جانب حرف شهید اول را گرفته‌اند.میگوییم خودتان هم تأیید میکنید؟ یعنی شمای بزرگوار تواتر را تأیید میکنید؟ اگر فضای من طلبه باشد میگویم خب بگویید متواتر است یا بگویید نیست. کار امثال من این است که همینطور دهن باز کنیم و یک چیزی را بگوییم. این بزرگواراها اینطور نیستند ، این ها جزاف گو نیستند. میگوییم شما تأیید میکنید؟ میگویند نه. تواتری را که شهید میگویند را ما تحصیل نکردیم. وقتی تحصیل نکردیم میگوییم «لاتقصر»؛ میدانیم که شهید بی خودی نمیگوید. خب چطور است که ما بوهابی میگوییم که شهید گفته‌اند و این ها حاضر نیستند بگویند؟ رمزش این است که شهید ثانی و محقق ثانی در زمانی بودند که یکی از مهمترین علومی که الزاماً میخواندند علم قرائات بود و در آن سلسله سند داشتند. در زمان ما اگر بگویند سند شما به قرائات چیست، میگوییم من سند ندارم! اجازه روایت دارم. مثلاً یکی از آنها مرحوم آقای مرعشی هستند. ایشان یک

کتاب به نام الاجازات الکبیره دارند. بخشی از آن را در فدکیه گذاشتم. ایشان می‌گویند طرق اجازه قرائات من هفت طریق است. هفت استاد را نام می‌برند و می‌گویند من از هفت طریق اجازه دارم. ایشان معروف هستند که در این جهت خیلی بالا بودند. یک نفر است. اما بعد از ایشان دیگر خبری نبوده.

اما در زمان محقق ثانی و شهید ثانی به این صورت نبوده. آنها درس اینها را می‌خواندند. شهید ثانی یک اجازه نامه برای پدر شیخ بهائی دارند، در بحارالانوار هست. یک اجازه نامه هم صاحب معالم-پسر شهید ثانی- به یک نفر دیگر که آن هم مفصل است. هم صاحب معالم می‌آورند و هم خود شهید می‌آورند. می‌گویند من قرائات سبع و طریقی که به کتاب السبعه ابن مجاهد دارم، از طریق علامه حلی است. خیلی جالب است.

و أروي كتاب الشيخ جمال الدين أحمد بن موسى بن مجاهد في القراءات السبع بالإسناد إلى الشيخ جمال الدين بن مطهر عن والده سديد الدين يوسف عن السيد صفي الدين محمد بن معد الموسوي عن نصير الدين راشد بن إبراهيم البحراني عن السيد فضل الله الحسني عن أبي الفتح بن الفضل الإخشيدي عن أبي الحسن علي بن القاسم بن إبراهيم الخياط عن أبي حفص عمر بن إبراهيم الكناني عن المصنف أحمد بن مجاهد**[2]**

> سلسله را ببینید. یعنی اجازه قرائتی که علامه تا کتاب السبعه ابن مجاهد دارند، همه مشعر است به اینکه علم قراءات را می‌خواندند. اینها همه از علمای شیعه بودند. نه اینکه یک دفعه بگویند که یک عالم سنی را دیدم! یعنی ریخت اسمها به این صورت است. البته بخشی از آنها هم ممکن است، خب قرآن بوده. فرمودند «**و تدوین الکتب لها**»؛ در اینباره در فدکیه دو-سه صفحه هست. اگر خواستید مراجعه کنید. ببینید علماء بزرگ شیعه چقدر کتاب برای آن سند می‌آورند. پدر علامه حلی از علماء بزرگ و معاصر سید بن طاووس هستند. طریقه اجازه اقراء تا ابن مجاهد، چندین کتاب است. اینها مشغول بودند. خود شهید می‌گوید «اروی». از چیزهای خیلی جالب شرح حال جناب شهید است. جناب شهید در شرح حال خودشان می‌فرمایند که من در دو-سه جا رفته‌ام کتابها را خوانده‌ام. به نظرم دو ختم است. قرائات سبع را خواندم، بعد نزد استادم قرائات عشر را هم شروع کردم اما کامل نکردم. یعنی قرائات سبع را به دو بار به دو استاد دیدم. شهید ثانی به این صورت هستند که قرائات سبع را حرف حرف درس گرفته‌اند. اینکه می‌گویند حرف حرف ًدرس می گرفتند بی خود نبوده، شواهد روشنی دارد. «حرف حرف». رفته‌اند این ها را دیده‌اند. عشر را هم شروع کردند اما «لم یکمل».

---

[1]همان

[2]بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۱۰۵، ص: ۱۶۶

اعتنای شهدی ثانی و محقق ثانی به تبحر و علمیت شهید اول در قرائات

خب چیزی که به ذهن من آمد این است که شهدی ثانی و محقق ثانی در آن زمان با این زحمات در علم القرائه، وقتی به بزرگی –شهید اول- که امام در قرائت هستند، می‌گویند لایقصر، قوی. چرا ما بهراحتی می‌گوییم شهدی گفته‌اند و یک نفر است! حالا در کلام بعدی ها می‌رسیم؛ محقق اردبیلی و شاگردشان؛ از کجا تواتر ثابت می‌شود؟ چرا اینطور می‌شود؟ اینطور به ذهنم آمد؛ حالا گفته طلبگی است و درد و دل است. تفاوت شهدی ثانی و محقق ثانی با من این است که ایشان وقتی می‌گویند تواتر عشر برای من ثابت نشده چون باید بروم کار بکنم. ولی شهدی اول جزاف گو نیست. کارش را کرده و بعد می‌گوید العشر متواتر؛ لثبوت تواتر العشر. متن ذکری است. فرق شهدی ثانی با من چیست؟ شهدی ثانی به تواتر عشر جاهل هستند. اما وقتی مقابل شهدی قرار می‌گیرند جاهل بسیط است. من که مقابل ادعای شهدی در تواتر العشر قرار می‌گیرم جاهل مرکب هستم. تفاوت ما در یک کلمه است. اینطور به ذهنم می‌آید.

خدا مرحوم آقای علاقه بند را رحمت کند. جملات قشنگی داشتند. رحمة الله علیه. می‌گفتند خیلی وقت‌ها در مباحثه نیاز است که جهل مرکب مخاطب را بسیط کنیم و بدون این کار اصلاً بحث پیش نمی‌رود. یعنی وقتی طرف نمی‌داند که نمی‌داند –بالا نشسته است- محکم حرف می‌زند و همه دنیا را به هم می‌بافد. ایشان می‌فرمودند اول باید جهل مرکب را از بین برد. آرام بگوییم شهدی ثانی جاهل بسیط است. ایشان نمی‌گوید برای من تواتر عشر ثابت است؛ می‌گوید من مدعی تواتر نیستم. درسش را نخوانده‌ام. اما شهدی که می‌گوید بی خود نمی‌گوید «لا یقصر». اما ما بهراحتی می‌گوییم چرا «لایقصر»؟! شهدی گفته‌اند، خب گفته باشند! این جور نیست که شهدی همینطور بگوید. اینها دینشان بوده، کارشان بوده، درسش را می‌خواندند. حالا این حرف درست است یا نه، من نمی‌دانم. من خودم را با شهدی ثانی اینطور مقایسه می‌کنم. شهدی ثانی در قبال شهدی اول واقعا جاهل بسیط است. یعنی می‌گوید که من نمی‌دانم اما می‌دانم که شهدی بی خود نمی‌گوید.

خب جامع المقاصد به این صورت گفته‌اند: «أنّ شهادة الشهدی لا تقصر عن ثبوت الإجماع بخبر الواحد».«فحینئذ تجوز القراءة بها»؛ یعنی به عشر.«بل فی الروض»؛ روض شهدی ثانی،«انّ تواترها مشهور بین المتأخّرین».

اسناد اشتباه به ابن جزری در کتاب التمهید

من این دو-سه روزی که مشغول بودم -مطالبی که طلبگی است را می‌گویم- من عبارت کتاب التمهید را زیاد خدمت شما گفته بودم که مبتنی بر جستجوهای نرم افزاری بود. در این جستجو ها گاهی بدنبال مطلبی می‌گردیم و به عباراتی می‌رسیم و می‌گوییم ایشان در التمهید به این صورت گفته‌اند. در مباحثه هم چندبار این عبارت را نقل کرده بودم. اما تا حالا نشده بود که من پنجاه صفحه کتاب را بخوانم و ببینم ایشان چطور وارد می‌شوند و چطور خارج می‌شوند. این دو-سه روز فرصت شد که کتاب را دیدم. اتفاقا هفته قبل بود که گفتم زرقانی می‌گوید «لماّ اتسع افق اطلاعی»، دیدم ایشان در التمهید یک عبارت تندی برای زرقانی دارند.

> و للاستاذ «الزرقانی»- هنا- اضطراب فی الاختیار بینمایختار اولا مذهب ابی شامة الانف، اذا هو یرجع عنه زاعما اتساع افق اطلاعه اخیرا.لکن فی کلامه اولا تحقیق، بینما رجوعه لا یعدو رجوعا عن تحقیق الی تقلید فی تحمس عاطفی فارغ[1]

من این عبارت را بعد از اینکه خدمت شما گفتم دیدم.

«و للاستاذ الزرقانی هنا اضطراب فی الاختیار»؛ می‌گویند زرقانی رفت وبرگشت، در چاپ اول کتاب یک چیزی گفت و بعد برگشت!**«بینمایختار اولا مذهب ابی شامة الانف، اذا هو یرجع عنه زاعما اتساع افق اطلاعه اخیرا. لکن فی کلامه اولا تحقیق، بینما رجوعه لا یعدو رجوعا عن تحقیق الی تقلید فی تحمس عاطفی فارغ»**؛ ایشان اصلاً یک عنوان دارند: تحمسات عاطفیه فارغه. حالا نمیدانم در ترجمه اش چه عرض کنم. نمیدانم معادل فارسی آن آمده و ترجمه شده ای نه. یعنی یک تعصبات پوچ؛ تحمس به سختگیری های بی خودی می‌گویند. تحمسات عاطفیه؛ روی حساب عواطف. فارغه هم به معنای توخالی است.

در صفحه ۵۷ می‌گویند:

> أما مذهب ابن الجزری فی کتابه «منجد المقرئین» الذی اعجب الاستاذ الزرقانی، فقد عدل عنه فی سائر کتبه التحقیقیة، علی عکس الاستاذ، فکان مذهبه فی المنجد مسیطرا علیه جانب العاطفیة اکثر من جانب تحقیق الواقع، لکن التحقیقة جذبته أخیرا الی اختیار ما وه الحق، و یقتضیهالتحقیق النزیه، قال: «و لقد کنت- قبل- اجنح الی هذا القول (ای القول بتواتر السبع) ثم ظهر فساده و موافقة ائمة السلف و الخلف» و قد تقدم نقل کلامه بطوله[2]

«أما مذهب ابن الجزری فی کتابه منجد المقرئین الذی اعجب الاستاذ الزرقانی»؛ می‌گوید استاد زرقانی بعد از عدولش می‌گوید من کلمات ابن جزری را می‌آورم. ایشان می‌گویند خود صاحب منجد المقرئین که شما در وقت عدولتان کلمات آن کتابش را می‌آورید، در آخر عمرش در النشر از آن برگشته است. شما می‌خواهید برای عدول خودت از چه چیزی می خواهید شاهد بیاورید؟! و حال اینکه ابن جزری در النشر از آن برگشته است.

«أما مذهب ابن الجزری فی کتابه منجد المقرئین»؛ که در ابوشامه کرده بود،**«الذی اعجب الاستاذ الزرقانی»؛** که ایشان از آن خوششان آمده و در کتابش آورده، **«فقد عدل عنه فی سائر کتبه التحقیقیة، علی عکس الاستاذ»؛** یعنی زرقانی.**«فکان مذهبه فی المنجد مسیطرا علیه جانب العاطفیة»؛** اینکه در المنجد می‌گوید در جانب سبع تواتر هست، جانب عاطفیه است.

«اکثر من جانب تحقیق الواقع، لکن الحقیقة جذبته أخیرا الی اختیار ما هو الحق و یقتضیه التحقیق النزیه، قال»؛ ابن جزری در النشر می‌گوید؛**«و لقد کنت- قبل- اجنح الی هذا القول (ای القول بتواتر السبع)»؛** این پرانتز برای التمه‌ی است. می‌گوید ابن جزری می‌گوید **«و لقد کنت- قبل- اجنح الی هذا القول (ای القول بتواتر السبع) ثم ظهر فساده و موافقة ائمة السلف و الخلف و قد تقدم نقل کلامه بطوله»**. بعد هم می‌گویند همین تقلیدی باعث شده که این حرف را بزنند.

اصلاً این پرانتزی که ایشان گفته‌اند صد و هشتاد درجه خلاف منظور ابن جزری است. من داشتم به آن فکر می‌کردم گفتم خب یکی استادی در حوزه خلأیی احساس کرده‌اند و خود جوش کار کرده‌اند و زحماتشان آمده؛ من قاطع هستم که پشتوانه کلام با صلابت ایشان، دو استادشان مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای بلاغی هستند. می‌گویند این دو استاد من اینها را فرموده‌اند و حرف اینها درست است. بعد هم با پشتوانه روایات حرف واحد اینها را سر و سامان می‌دهند. این پشتوانه را داشتند و محکم گفته‌اند. و لذا یکی استادی زحمت کشیده و کتابی آورده؛ خلاصه شش جلد را به نام علوم قرآنی آورده‌اند. در نرم‌افزار مشکات هست. خودشان هم فرموده‌اند که در شورای حوزه کتاب من را بررسی کردند، این خلاصه اش است و فارسی آن را هم آورده‌اند. علی ای حال زحمت کشیده‌اند. اگر هم ایرادی هست به من ِطلبه است. خب وقتی یک استاد فرمایشی فرموده و زحمتی کشیده مستمعین ایشان و کسانی که این کتاب به دستشان می‌آید آیا نباید مراجعه کنند؟! نباید تطبیق بدهند؟! نباید ببینند که زرقانی و ابن جزری چه گفته‌اند؟! این همه سال بگذرد؟! در همان فرهنگ علوم قرآنی –برایم خیلی جالب بود- ایشان حرفهای استادی را در می‌کنند و بعد می‌گویند مختار ما چیست. وقتی مختار خودشان را می‌گویند می‌گویند نگویید قرائت حفص. قرائت حفص همان قرائت متواتر واحد از روز اول تا حال است.

اینجا جالب این است که در پاورقی نوشته اند که اخیراً یک مصحفی به روایت ورش از قالون –بعید است این پاورقی از ایشان باشد- در لیبی چاپ شده که موجب اعتراض بعضی از کشورهای اسلامی شده است. این برای سال ۷۸ است.

حال با این چیزهایی که من خدمت شما گفتم؛ این مطالب که در لیبی چاپ شود و اعتراض شود؛ معلوم می شود که این اطلاعاتی که امروزه بعضی می‌گویند، در زمان آنها نبوده. الآن ما برای ما دو تا چهارتا است که فقط لیبی نیست بلکه تمام غرب آفریقا است. مهمترین کشوری که در مجلسش قانون بردهاند، الجزائر است. در آن هم برعکس فرمایش ایشان است. بعضی از این سلفی ها از مصر می‌خواستند مصحف ورش را بردارند؛ آوردن مصحف حفص مورد اعتراض قرار گرفت. همچنین ورش از قالون صحیح نیست، قالون و ورش هر دو راوی از ناقع هستند. می‌گوید روایت ورش از قالون! عباراتی است که اصلاً تمام نیست. به نظرم دیگری اینها را اضافه کرده باشد. بعداً هم اعتراض کردند. کجا اعتراض کردند؟! بعداً هم که رفتند و آمدند خود سعودی و عثمان طاهای که حفص از عاصم را نوشته - عثمان طه به وجوه خود سعودی که یک سایت مفصلی دارند که تمام مصاحف

دارند- رفته وایت ورش –که رائج در الجزائر است- را نوشته و الآن موجود است.

در الجزائر قانونی تصویب کردند که ورود مصحف حفص به مملکت ام ممنوع است. اینها را قبلا عرض کرده‌ام. خب ببینید حدود بیست و چند سال است که در کتابی می آید که قرائت واحد که برای حفص بوده! و در پاورقی آن می آید که اخیراً یک قرائت هم آمده که اعتراض کردند! یعنی با واقعیت میدانی غرب آفریقا ۱۸۰ درجه اختلاف دارد. آن جا درست بر عکس است. قرائت ورش است که حاکم است. آن است که نمی‌گذارند غیرش بیاید.

واقعش که به این استاد بر نمی گردد. ایشان که یک استاد هستند و زحمت کشیده‌اند. بر می‌گردد به من طلبه که ام اینها را یک ذره تحقیق نکنیم و پی آنها را نگیریم و زحمت یک استادی را ادامه ندهیم. وقتی یک استاد زحمت می‌کشد ام حرف او را همینطور تکرار کنیم؟! اینکه نشد. ام باید حرف او را برویم و بر گردیم و ببینیم و تطبیق کنیم. حالا الآن من در اینجا برخورد کرده‌ام. ایشان می‌گویند زرقانی از تحقیق به تقلید برگشته است. تعبیرات تندتری هم دارند. و حال اینکه ابن جزری عدول نکرده!

---

[1]التمهید فی علوم القرآن ج ۲ ص۵۵

[2]همان۵۷

ابن جزری و تواتر قرائات عشر

ابن جزری بر خلاف مختار شما جلوتر رفته. اصالًا النشر را چرا نوشته؟ برای اینکه مدعی بوده عشر متواتر است. با سبکی چقدر بحث میکند! میگویی من از مفتی بزرگ آن دیار استفتاء کردم و از او به تواتر عشر اقرار گرفتم. النشر را برای این نوشته است. در همین سایت الاتقان دارد. میگویی ما یک العشر الصغری داریم و یک العشر الکبری. العشر الصغری چیست؟ العشر الصغری که در جلسه مناظره هم بود، آن استاد هم فرمودند. گفتند که ما قرائات سبع را اجازه داریم اما از طریق شاطبیه. اگر من بخواهم از طریق النشر قراءت کنم، اجازه ندارم. یعنی ریز به ریز این ها با چه دقت هایی جلو میروند. خب ابن جزری چه کار کرده؟ ایشان میگویند از قول به تواتر رجوع کرده! ای وای! ابن جزری که از این رجوع نکرده. من توضیح بدهم که ابن جزری چه کار کرده تا ببینید ابن جزری از چه چیزی عدول کرده. ابن جزری در منجد المقرئین که برای اوائل جوانی اش بوده همین حال و هوای علامه حلی را داشته.

علامه حلی چه کار میکنند؟ در کتاب هایشان ببینید. محکم میگویند لایجوز. عبارت را همین الآن خواندیم. «و فی الاتذکرة و... أنّه لا یجوز أن یقرأ بالعشر»؛ استدلالشان را ببینید. من در فدکیه گذاشته‌ام. علامه میگویند کلام خدا است، شوخی نیست که شما هر چه که میخواهید بخوانید. باید به نحو تواتر به پیامبر خدا و ملک وحی برسد تا بگویی قرآن است. عشر نمیرسد و وقتی هم نرسید لایجوز. علامه اینطور محکم هستند. لذا مقدس اردبیلی و صاحب مدارک میگویند به صرف اینکه شهید بگوید عشر متواتر است، کلام خدا میشود؟! نمیشود. میگویند اجماع و خبر واحد یک فضا است، قرآن و کلام خدا که در نماز میخواهید بخوانید حرف دیگری است. لذ تواتر عشر ثابت نمیشود.

علامه حلی در این فضا محکم هستند. خودشان میگویند من سلسله اجازات به السبعة ابن مجاهد و شاطبیه را دارم. خب چنین فضایی را ابن جزری در منجد المقرئین در دوران جوانی داشت. خوب توجه کنید؛ اگر این نکته در ذهنتان جا بگیرد آن وقت تفاوت اینکه ایشان میگویند «رجع» را میفهمید. ابن جزری میگفت قرآن باید متواتر باشد. مشهور میگویند ما صحت سند را قبول نداریم. لذا قرآن باید قطعی باشد. میگویید بنابراین شرط اعتبار یک قرائت –اعتبار یعنی ما میگوییم که ملک وحی آورده است، کلام خدا است- سه چیز است. موافقت مصحف، موافقت عربیت، تواتر. در منجد المقرئین این را خیلی گفته است. قطع میخواهیم. بعد میگویی وقتی من کار کردم و پخته شدم و جلو رفتم دیدم این تواتر شرط مضیّقی است. تضییق میکند. با واقعیت میدانی جور نیست. بعد میگویی من عدول کردم. دیدم اساتید و مشهور درست میگویند؛ یعنی وقتی قرائت معتبری را میتوانیم به خدا نسبت بدهیم چرا حتمًا باید متواتر باشد؟ بسیاری از قرائات هستند که سند صحیح دارد و متواتر نیست ولی مشهور است و ما مطمئن میشویم که خوب است. چرا ما شرط تواتر کنیم که اینها بیرون بروند؟! در الکلام الطویل ایشان یک عبارتی را هم میآورد و میگویند کلام اساتذة الفن فی نفی التواتر؛ یک بخشی از کلام النشر افتاده.

یعنی اگر آن بخش را در التمهید[1] بیاورند میبینند که ابن جزری اصلًا میخواهد مقابل آن بگوید. ابن جزری میگویی چرا میگوییی تواتر؟! من قسم میخورم قرائاتی داریم که به خدا نسبت

مى‌دهيم و معتبر است و متواتر هم نيست. ايشان معنا كرده‌اند كه يعنى اين جزيى از تواتر سبع عقب‌نشينى كرده. خب چرا اين را مى‌گويند؟ «كنت اجنح الى هذا القول» يعنى به قول اشتراط تواتر در اعتبار يک قرائت. ايشان مى‌گويند يعنى «كنت اجنح الى تواتر السبع». تواتر سبع با اشتراط تواتر خيلى تفاوت مى‌كند.

بررسى جابجايى «س» و «ص» در برخى از آيات

من اين مطلب را بگويم كه به اينها مربوط است. چرا «س» را بالا يا پايين مى‌نويسند؟ ما الآن در يک فضاى غير تخصصى مى‌گوييم رواياتِ حفص از عاصم. وقتى در خودِ حفص، تخصصى جلو مى‌رويم مى‌بينيم طرق دارد. يک قارى داريم به نام عاصم. يک راوى به نام حفص و ابوبكر ابن شعبه داريم. يکى هم طريق داريم؛ يعنى طرقى كه از سلسله اسانيد به حفص مى‌رسد. خودِ حفص در رواياتى كه از او هست چندين جور است. يعنى گاهى به دو صورت مشهور و متواتر از حفص رواياتِ شده. گاهى طرقى به حفص مى‌رسد كه صحيح السند است اما بين قارء و اساتيد معروف نيست. اينطور نيست كه حفص يک جور خوانده باشد. حفص هم مفردات دارد و طرق دارد.

حال توضيح اين «س» را عرض كنم تا ببينيم چقدر تفاوت مى‌كند. در چهار مورد قرآن كريم، بايد «س» نوشته شود اما ناسخ «ص» نوشته است. مثلاً در آيه «وَزادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً[2]» با «ص» نوشته شده اما در آيه «وَزادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ[3]» با «س» نوشته است. هر دو كلمه يکى است اما اينجا را با «ص» نوشته و آن جا را با «س» نوشته. وقتى مصحف را مى‌بينيد، مى‌بينيد كه بالاى «ص»، يک «س» كوچک نوشته‌اند. آيه ديگر «وَاللّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ[4]» است كه مى‌بينيد بالاى «ص» يک «س» كوچک نوشته‌اند. آيه ديگر «أَمْ عِنْدَهُمْ خَزائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ[5]» است. در اينجا زير «ص» يک «س» كوچک گذاشته‌اند. اما در آيه «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ[6]»، «س» گذاشته نشده است. البته من از منابع ديدم و هنوز به مصحف مراجعه نكرده‌ام.

خب اين چيست؟ آقا در آن هفته فرمودند كه قرائت حفص است، گفتم بايد ببينم كه چيست. همينجا طرق و رواياتِ خودِ حفص مختلف است. در سايت ملتقى أهل التفسير كه براى كسانى است كه كار تفسيرى مى‌كنند و در آن جا با هم گفت و گو مى‌كنند در آنجا يکى در يک موردش گفته يجب و در مورد ديگر گفته است: يجوز، يک استاد ديگرى در هر دو موردش گفته بود يجب، سايت خيلى مفصلى است. يک موضوع در آن جا ايجاد شده به همين عنوان «س» و «ص». سايت الاتقان و اين سايت را در فدكيه تحت عنوان علامات ضبط المصحف الشريف گذاشته‌ام. در سايت الاتقان وقتى ضبط را چندين قسم مى‌كند يک عنوانش اين است –اين عنوانها خيلى دقيق و حساب شده است-: «أحكام تتعلق بالرواية»؛ يعنى ضبط شعب مختلفى دارد. يکى از آنهايى كه به رواياتِ تعلق دارد اين است:«سين صغيرة ( ) أعلى الصاد: تدل على وجوب النطق بالسين بدل الصاد»؛ وقتى روى آن گذاشت وجوبى است. ايشان مى‌گويد. عبارت ايشان در ملتقى اهل التفسير اين است: «سر كتابة السين صادًا في القرآن الكريم». ايشان مى‌گويد وجوب دارد. اما وقتى زير «ص» گذاشته مى‌شود: «سين صغيرة ( ) أسفل الصاد: تدل على جواز النطق بالسين أو الصاد والصاد». پس وقتى «س» را زير آن گذاشته به اين معنا است كه جايز است «ص» را به «س» بخوانيد. اما اگر روى آن گذاشته واجب است «س» بخوانيد. و حال اينكه اينطور نيست و ديگرى مى‌گويد كه جايز است و فقط اشهر است. اين را چرا گفتم؟ براى اينكه ببينيد در همين «ص» كه در مصحف عثمانى نوشته شده، طرقى كه به حفص مى‌رسد آن را مختلف نقل مى‌كنند.

حال به این دقت کنید. ابن جزری در اول جوانی‌اش می‌گوید که قرآن باید قطعی باشد. ما کدام یک از السبع را می‌پذیریم؟ یعنی سبع که سبع هستند. حفص هم که حفص است. می‌گوید کدام یک از طرق حفص را می‌پذیریم؟ کدام یک از آن‌هایی را که به حفص نسبت می‌دهند را می‌پذیریم؟ آن‌که متواتر باشد. بعد دیده حفص چه طرقی دارد! خبری در فن مطمئن می‌شود که این‌ها بی جا نگفته اند. همانطور که عاصم یک روایت را به ابوبکر گفته و روایت دیگر را به حفص گفته، خود حفص هم روایات مختلف داشته که به هر کدام از شاگردانش گفته. طرق حفص مختلف است در این‌هایی را که شنیده و گفته. ابن جزری می‌گوید اساتید ما می‌گویند صحت سند کافی است. من چرا اصرار کنم بر این‌که تواتر شرط است. خب او دارد توسعه میدهد ای من؟! ببینید در همینجا می‌گوید «لقد کنت اجنح»؛ می‌گوید از این به بعد من می‌گویم که تواتر شرط نیست. بعد تصریح می‌کند و می‌گوید اگر صحت سند داشت، وجب علی کل مسلم قبوله و لایجوز رده. چرا؟ لانه کلام الله.

آن وقت ایشان می‌گویند که از تواتر سبع عقب‌نشینی کرده‌اند. درحالی‌که اصلاً از تواتر سبع عقب‌نشینی نکرده‌اند. تواتر که جای خودش هست. دارد می‌گوید تواتری که می‌گفتم به این صورت بود که قضیه را تنگ می‌گرفتم، می‌گفتم حتماً باید متواتر باشد. درحالی‌که روایاتی که واقعیت دارد واسع است. بنابراین پرانتزی که ایشان فرموده‌اند را باید عوض کنیم.

شاگرد: اسم همین کار مگر عقب‌نشینی نیست؟ یعنی از آن نظری که داشته صرف‌نظر کرده.

استاد: از تواتر سبع صرف‌نظر نکرده، بلکه از شرطیت تواتر صرف‌نظر کرده. یک بار می‌گوییم از تواتر قرائات سبع صرف‌نظر کرده و یک بار می‌گوییم از شرطیت تواتر در اعتبار یک قرائت صرف‌نظر کرده، فرق این‌ها چیست؟ جالب این است که خود ایشان در جاهای دیگر عبارتش را آورده. اما بعد می‌گویند «لقد کنت اجنح الی تواتر السبع» ای القول بتواتر السبع. بعد هم به استاد زرقانی حمله می‌کنند و می‌گویند خود ابن جزری عدول کرده اما شما برگشتید و به جوانی او رفتید؟! ابن جزری عدول نکرده. زرقانی چاپ اول کتابش همه این‌ها را خوانده بوده. اما این مؤلف (مؤلف التمهید) فرموده من بعد از مدتی که تحصیل کردم به علوم قرآنی علاقه پیدا کردم و سراغ آن رفتم. اما زرقانی در الازهر بوده و این‌ها از همان اول کار حافظ می‌شوند و شاطبیه می‌خوانند و قرائات سبع را می‌خوانند. العشر الصغری و العشر الکبری را می خوانند .

توضیح اصطلاح «العشر الصغری» و « العشر الکبری»

این‌ها را من توضیح بدهم که خیلی خوب است. ابن مجاهد ابتدا سبع را آورد. شاطبیه که نوشته شد به‌دنبال تیسیر دانی بود. دانی آمد کار ابن مجاهد را کلاسیک و منظم کرد. گفت ابن مجاهد برای این هفت قاری طرق مختلفی را آورده، حال من می‌گویم هفت قاری ، برای هر کدام دو راوی معین می کنم . نافع دو راوی به نام ورش و قالون، عاصم دو راوی به نام حفص و ابن عباش؛ آن‌ها را در التیسیر دو تا دو تا کرد. شاطبیه آمد آن‌ها را منظومه کرد. در شاطبیه همانی که علامه فرمودند کلاسیک شد. معروف شد به طرق الشاطبیه الی قراء السبعه. طرق الشاطبیه یعنی آن هایی که صاحب شاطبیه آن‌ها را به نظم در آورده و اسم آن‌ها را برده. اما همین قراء سبعه که شاطبیه طرق خاص خودش را دارد، دهها طرق دیگر دارد. هر کدام باید تک‌تک بررسی شود که استاد کیست، شاگرد کیست و چه چیزی گفته.

ابن جزری ابتدا گفت غیر از هفت تا هم متواتر هست. روی همان مبنای منجد المقرئین گفت که عشر هم که متواتر است. لذا آمد الدره را در سه تای باقی‌مانده نوشت. الدره بر طرق شاطبیه. الدره ابن جزری تکمیل سبع به عشر، بر طبق طرق شاطبیه است. بر آن طرق شاطبیه چیزی اضافه نکرد. پس تواتری که عشر داشت را با الدره سر رساند. بعد دید عشر دهها غیر از طرق شاطبیه دارد که باعث شد النشر را بنویسد. النشر فی القرائات العشر؛ ساعت الاتقان را نگاه کنید. می‌گوید «اضاف الیها طرق کثیرة جدا». اینجا است که می‌گوید العشر الکبری. پس یک

قرائات عشر صغری داریم که منحصر در طرق شاطبیه است. یک العشر الکبری داریم که مشتمل بر طرق اضافه بر طرق شاطبیه است.

اذا آن استاد در آن جلسه در ماه مبارک فرمودند بنده اجازه بر قرائات سبع را دارم اما فقط از طرق شاطبیه. در «هیت لک» که مثال زدند، گفتند یک قرائتی از هشام هست که طریق آن تنها از النشر است و من اجازه ندارم قرائت کنم. آن استاد از اساتید ایران هستند. ولی وقتی دنبال فن میروند میبینید که کلمه به کلمه آن حساب شده است. قبل از آن هم شهید ثانی کارشان این بوده. اینها را میدانستند و میخواندند. شهید همینطور نمیآیند بگویند ثبوت تواتر العشر. بنابراین اصلاً احتمالش نیست که بگوییم ابن جزری از تواتر عدول کرده است. اصلاً آن آمده توسعه داده است. ایشان یک جا میآورند که عبارت نیافتاده؛ آن چیزی که خیلی عجیب است این است: میگویند کلام اساتذهٔ الفن فی در تواتر السبع، بعد کلام ابن جزری را با افتادگی بخشی از کلامش میآورند. و حال آنکه ابن جزری بههیچوجه از تواتر سبع عقبنشینی نکرده است. بلکه از شرطیت تواتر در طرق مختلفی که برای سبع است، عقبنشینی کرده.

یک مثال ساده بزنم. مثلاً میگویند عاصم اینجا را به این صورت روایت کرده. اما در طریق فلانی، عاصم به این صورت هم روایت کرده. ولی این طریق او شاذ است. یعنی اصلاً سند صحیح نیست. لذا آن را کنار میگذاریم. معتبر نیست. اما همین عاصم از طریق دیگری با سند صحیح روایتی را روایت کرده که الآن معروف نیست. ایشان میگوید این قرائت متواتر عاصم جای خودش، ما که از این عدول نکردیم. ما از طریق عاصم روایت دیگر عاصم ا که سندش صحیح بوده، به خدا نسبت بدهیم ای من؟ ابن جزری میگوید من در منجد المقرئین اجازه نمی دادم. میگفتم تنها میتوانید متواترها را به خدا نسبت بدهید. نه طریق فلانی ولو سندش صحیح باشد. بعد میگوید ندیدم نه. وقتی سند صحیح بود چرا تواتر را شرط کنیم. بعد میگویند که جمهور و اساتید هم به این صورت بودند.

جالب این است که دنبال «ای القول بالتواتر» دو سطر بعد میگویند «هذا و قد عُرف ابن الجزری بابدال شرط التواتر الی شرط صحة السند فحسب»، یعنی آن چیزی که معروف است را خودشان آوردهاند اما درست خلاف مقصود او. بله این درست است. «عُرف ابن الجزری بابدال شرط التواتر الی شرط صحة السند»، وقتی از شرط تواتر به شرط صحت سند عدول کنید، شما از تواتر عقبنشینی میکنید؟!

شاگرد: شاید به این معنا باشد که نتوانسته تواتر را ثابت کند.

استاد: اصلاً اینطور نیست. ما مقدمه النشر را مباحثه کردهایم. میگوید من با سبکی دعوا کردم و گفتم چرا شما تنها سبع را گفتید؟ گفت من عشر را هم قبول دارم. میگوید خب چرا نگفتی؟! میگوید گفتم چون اختلاف است نخواستم محل اختلاف را بگویم. میگوید بگویم نظر شما چیست؟ میگوید سبکی گفت من قاطع هستم که عشر هم متواتر است. گفتم این را بنویس. ابن جزری همه اینها را آورده است. میگوید از او استفتاء گرفتم و در بلادش پخش کردم. بعد النشر را نوشتم. آن مفتی نوشت: «رده یوجب کذا». همن مفتی نوشت. فتوا را گرفت و آمد النشر را نوشت.

چرا ما اینها را میگوییم؟ به این دلیل که وقتی عاصم میگوییم به خیالمان میرسد که تنها یک قرائت است. درحالیکه به این صورت نیست. عاصم سی شاگرد دارد. رواتا متعدد دارد. خود شاگرد او-حفص-میگوید[7] بعد از اینکه من یک دور کامل از عاصم درس گرفتم دیدم با شاگرد دیگر استادم –ابن عیاش- مختلف میخوانیم. خیلی جالب است. میگوید زدن استاد رفتم. هر دو شاگرد شما هستیم چطور شد که دو جور به ما گفتی؟ این رسم مقری ها بود که در وقت افراد القرائه از طرق دیگر اسمی نمیبرد. ابن جزری میگوید وقتی دیدیم که قرار است این تراث السالمی از بین

برود، در یک مجلس هر دوی آن‌ها را می‌گوییم. و الا سبک سابق افراد القارئه بود. یعنی وقتی یک راوی از یک شیخ می‌گرفت با آن مخلوط نمی کرد که فلانی اینطور می‌گوید. حفص می‌گوید وقتی پرسیدم عاصم گفت آن چیزی که به تو اقراء کردم از ابو عبد الرحمان سلمی است از امیرالمؤمنین است. آن چه که به شعبة ابن عیاش گفتم از طریق زر بن حبیش از عبد الله بن مسعود.

امروز می‌خواستم تواتر را هم عرض کنم. من می‌خواهم این را عرض کنم که مقدس اردبیلی می‌فرمایند: «لاشتراط التواتر فی القرآن»، این را در در شهید اول و محقق ثانی و شهید ثانی می‌گویند.**«لاشتراط التواتر فی القرآن»**؛ یعنی قرآن کلام خداست باید قطعی باشد. **«الذی یجب ثبوته بالعلم و لا یکفی الظنّ‌ فلا یقاس بقبول الإخبار الواحد»**؛ درست است که در قرآن «یجب ثبوته العلم» و تواتر شرط است اما جواب این دو بزرگوار -صاحب مدارک و استادشان- این است: تواتر دو ارزشی نیست. مقوله تواتر مقوله منطق فازی است. می‌خواستم امروز بگویم که نشد. با توضیح تواتر و انواع تواتر برای ما کالشمس می‌شود که اشکال این آقایان که چون باید قرآن متواتر باشد، حرف شهید سر نمی‌رسد، درست نیست. یعنی حرف محقق ثانی صحیح است.

والحمد لله رب العالمین

---

[1]التمهيد في علوم القرآن ج ۲ ۱۲۶تحقيق الاركان الثلاثة ..... ص : ۱۲۲
قال: «و قولنا: و صح سنده، فانا نعني به ان يروي تلك القراءة، العدل الضابط عن مثله، و هكذا حتى تنتهي. و تكون مع ذلك مشهورة عند أئمة هذا الشأن الضابطين له، غير معدودة عندهم من الغلط، او ممّا شذّ به بعضهم.قال: و قد شرط بعض المتأخرين «التواتر» و ان ما جاء مجيء الآحاد لا يثبت به قرآن. و هذا ممّا لا يخفى ما فيه، فان التواتر اذا ثبت لا يحتاج فيه الى الركنين الاخيرين من الرسم و غيره. اذ ما ثبت من أحرف الخلاف متواترا عن النبي صلّى اللّه عليه و آله وجب قبوله، و قطع بكونه قرآنا، سواء وافق الرسم أم خالفه، و اذا اشترطنا التواتر في كل حرف من حروف الخلاف، انتفى كثير من أحرف الخلاف، الثابت عن هؤلاء الائمة السبعة و غيرهم. و لقد كنت قبل أجنح الى هذا القول، ثم ظهر فساده، و موافقة أئمة السلف و الخلف» .

[2]الاعراف ۶۹

[3]البقره ۲۴۷

[4]البقره۲۴۵

[5]الطور۳۷

[6]الغاشيه۲۲

[7]غاية النهاية في طبقات القراء ج۱ص۳۴۸؛ قال أبو بكر بن عياش قال لي عاصم ما أقرأني أحد حرفاً إلا أبو عبد الرحمن السلمي وكنت أرجع من عنده فأعرض على زر، وقال حفص قال لي عاصم ما كان من القراءة التي أقرأتك بها فهي القراءة على زر، وقال حفص قال لي عاصم ما كان من القراءة

التي أقرأتك بها فهي القراءة التي قرأت بها على أبي عبد الرحمن السلمي عن علي وما كان من القراءة التي أقرأتها أبا بكر بن عياش فهي القراءة التي كنت أعرضها على زر بن حبيش عن ابن مسعود